**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه هفتاد و هفتم\_ 9 اسفند 1399**

**[تقریری مجدد از اشکال دوم آیت الله سیستانی و تأمّل در آن]**

رسیدیم به بررسی و نقد مناقشاتی که در تقریرات آمده بود، نسبت به تقریب اول از رأی دوم که متخذ بود از فرمایش مرحوم نائینی.

اساس فرمایش نائینی این بود که در مرحلۀ انشاء و جعل دستور به "صل" و "ازل النجاسة عن المسجد" مطلق است و در مرحلۀ فعلیت این اطلاق ساقط می شود و از باب "الضرورات تتقدر بقدرها" به همین اندازه کافی است برای رفع تنافی اتفاقی حاصل شده بین دو تکلیف متزاحم.

حال اشکال دوم حضرت آقای سیستانی این است که شما فرمودید اطلاق در مرحلۀ انشاء و جعل مصحح دارد، در مرحلۀ فعلیت این اطلاق ساقط می شود. پرسش ما از شما این است که این سقوط اطلاق در مرحلۀ فعلیت هل هو به تصرف من الشارع او بحکم العقل و لا معنا للقول بالاول که بگویید سقوط اطلاقدر مرحلۀ فعلیت به تصرف شارع است؛ چون محدودۀ تصرف شارع فقط مرحلۀ جعل است، نه مرحلۀ فعلیت، بعد از آنکه انشاء تمام شد و احکام علی نهج القضایا الحقیقیة جعل شد، مرحلۀ تحقق موضوع دیگر به دست شارع نیست تا اطلاق را شارع ساقط کند، مرحلۀ تحقق موضوع تکوینیة است، ربطی به شارع ندارد، پس شارع نمی تواند اطلاقی را که خود در مرحلۀ جعل قرار داده است، در مرحلۀ فعلیت ساقطش کند. پس به تصرف شارع نیست. **اما اذا قلنا بأن المقید للاطلاق هو العقل فهل الحاکم هو العقل النظری او العملی؟**

بیش از این دو احتمال مطرح نیست. آنچه ساقط کنندۀ اطلاق در مرحلۀ فعلیت است و موجب تقیید وجوب هر یک به ترک دیگری می شود، آیا عقل نظری است یا عقل عملی.

عقل نظری چنان که در جلسۀ قبل گفتم، شأنش بایده و نباید ها نیست، بلکه شأن عقل نظری کشف هست و نیست خواهد بود، به تعبیر ایشان شأن عقل نظری ادرا ک واقعیات است بما هی علیها و لیس من شأنه التصرف بالتقیید و غیره. شأن عقل نظری تقیید کردن نیست، اگر حکمی در مرحلۀ فعلیت مطلق هست، عقل نظری این هست را کشف میکند. اگر حکمی در مرحلۀ فعلیت مقید هست، عقل نظری این تقیید را درک می کند. اما قدرت بر تغییر این اطلاق موجود یا این تغییر موجود را ندارد.

باقی می ماند این که بگوییم حاکم عقل عملی است، یعنی عقل حاکم به حسن و قبح، عقلی که بایدها و نبایدها تشخیص می­دهد.

بحث در این بود که اگر حکمی در مرحلۀ جعل مطلق است، چگونه در مرحلۀ فعلیت ساقط شود این اطلاق؟ آیا حاکم به این اطلاق حکم عقل نظری است، یا حکم عقل عملی. عقل نظری نمی تواند حاکم به سقوط اطلاق باشد، چون شأن عقل نظری ادراک واقعیات است و بس، ادراک هست و نیست است، نه باید و نباید، این که این جا باید اطلاق باشد و اطلاق حسن است، اینجا باید تقیید باشد، تقیید حسن است و خلاف آن قبیح است، این­ها شأن عقل نظری نیست.

اما عقل عملی که انفعالی کار نمی کند که بگوید من فقط آینه هستم برای درک آنچه که هست و آنچه که نیست، بلکه عقل عملی به نحو فعلی درک می کند، تأثیر می خواهد بگذارد، به نحو حکم به حسن و قبح، باید و نباید، اگر نوبت به عقل عملی رسید باید توجه کرد عقل عملی هم باز در مرحلۀ فعلیت نیست که مجال دخالت و تأثیر دارد، بلکه مجالش در مرحلۀ تنجز است، **فالعقل یحکم بقبح العقاب علی مخالفة احدهما فی صورة صرف القدرة فی امتثال الاهم او المساوی**.

اگر دو مزاحم مساوی بودند، من یکی را برگزیدم، طبیعتا دیگری ترک شد، عقل عملی می­گوید این مخالفت قبیح نیست و عقاب نباید صورت بگیرد، اگر بین متزاحمین اهم و مهم بود، من اهم را انجام دادم، مهم را ترک کردم، عقل عملی در مرحلۀ تنجز در مرحلۀ استحقاق عقاب می­گوید تو معاقب نیستی، پس **مرحلة حکم العقل باستحقاق العقاب و عدم استحقاقه هی مرحلة التنجز لا الفعلیة فالتحدید اذا یتحقق بحکم العقل فی مرحلة التنجز فحسب**.

پس نتوانستی اطلاق را در مرحلۀ فعلیت به حکم عقل عملی مقید کنید، چون مجال عقل عملی در دایرۀ حکم به حسن و قبح است، استحقاق عقاب و عدم استحقاق عقاب، و همۀ این ها مربوط است به مرحلۀ تنجز لا الفعلیة که مرحلۀ تحقق موضوع است.

حال همۀ آن­چه در این اشکال دوم آقای سیستانی به مرحوم نائینی در این دو جلسه بیان کردم، به عبارت خودم عرض می کنم:بحث این است که ما یک اطلاقی داریم "صل" و یک اطلاقی داریم "ازل النجاسة عن المسجد" نائینی مبنایش این است در این متزاحمین، در مرحلۀ جعل هیچ کدام از این دو مقید به ترک دیگری نیست، چون در مرحلۀ جعل درگیری ندارند، چون جعل به نحو قضیۀ حقیقه است، پس در همان مرحلۀ جعل بین "صل" و "ازل النجاسة عن المسجد" درگیری نیست، لزومی به تقیید اطلاق هر یک به ترک دیگری نیست. به نظر نائینی این اطلاق در مرحلۀ فعلیت ساقط می شود.

سؤال آقای سیستانی این است که آنچه که این اطلاق به وجود آمده در مرحلۀ جعل را در مرحلۀ فعلیت ساقط کرده است، شرع است یا عقل؟ بعد خود ادامه می دهد که شارع نمی تواند حکم به سقوط اطلاق در مرحلۀ فعلیت کند، چون مرحلۀ فعلیت یعنی مرحلۀ تحقق موضوع، و مرحلۀ تحقق موضوع مرحلة تکوینیة یا محقق است، یا محقق نیست، مرحلۀ مربوط به قانون­گذار و شارع فقط مرحلۀ جعل است و بس. نه مرحلۀ فعلیت.

پس این شارع نیست که بتواند در مرحلۀ فعلیت اطلاقی را که مرحلۀ جعل بود، ساقط کند، شارع کنار رفت، می آییم سراغ عقل، آیا جناب نائینی این اطلاق به وجود آمده در مرحلۀ جعل را عقل نظری ساقط کند، یا عقل عملی ساقط کند؟ عقل نظری که هرگز در این محدوده­ها وارد نمی شود، شأن عقل نظری درک هست و نیست، است. اگر جمله مطلق است عقل نظری مطلق را می بیند، اگر جمله مقدی است، عقل نظری مقید را می بیند، حکم به این که باید اطلاق باشد یا باید تقیید باشد، از دائرۀ عقل نظری خارج است، باقی می ماند که بگویید حاکم به سقوط اطلاق، عقل عملی است، عقلی که می گوید هذا حسن، هذا قبیح، عقلی که می گوید این باید، و آن نباید، می آییم این جا، عقل عملی در مرحلۀ فعلیت باز کاری نمی تواند بکند، مجال عقل عملی مال مرحلۀ بعد از فعلیت است، یعنی مرحلۀ تنجز، چون در مرحلۀ تنجز است که سخن از باید و نباید از حسن و قبح به میان می آید، در مرحلۀ تنجز است که به من می گوید اگر نماز را به جا آوردی، ازاله را ترک کردی، معاقب نیستی، استحقاق عقاب نداری، عقابت قبیح است، این ها همه مال مرحلۀ تنجز است، پس جناب نائینی آنچه که اطلاق به وجود آمده در مرحلۀ جعل را ساقط کرد، چیست؟ شقی رابعی دارید، شارع که نتوانست، عقل نظری که نتوانست، عقل عملی هم که مجالش مرحلۀ تنجز است و شما سقوط اطلاق را مربوط به مرحلۀ فعلیت می گیرید.

این توضیح اشکال دوم حضرت آقای سیستانی به تقریب اول از رأی ثانی.

همچنان که بنده در جلسۀ گذشته عرض کردم، اشکال اول آقای سیستانی قابل جواب است، و می توان از مرحوم نائینی دفاع کرد، اشکال دوم ایشان هم قابل جواب است. مجموع فرمایش مدرسۀ مرحوم نائینی در این زمینه که ما هم سخن خود نائینی را آوردیم و هم سخن شیخنا الاستاد دامت برکاته را، مجموعۀ این سخنان چنین می رساند، که آن اطلاقی که در مرحلۀ جعل بود، در مرحلۀ فعلیت و مرحلۀ تحقق موضوع ساقط می شود. و سقوط اطلاق در مرحلۀ فعلیت به این است که فعلیت یعنی تحقق موضوع الحکم مع تمام قیوده و شروطه، یکی از این قیود و شروط قدرت بود، نائینی و استاد ما حرفشان این است که چون اینجا که می رسد و قدرت نیست در جمع بین دو تکلیف، دیگر موضوع مطلق نیست.

آنچه که حاکم است به سقوط اطلاق، به بیان بنده، در تأیید سخن استاد و مرحوم نائینی، حاکم به سقوط اطلاق، عقل نظری است، نه عقل عملی که بگویید مربوط به مرحلۀ تنجز است و تقریر سقوط اطلاق به حکم عقل نظری این است که وقتی حکمی به نحو قضیۀ حقیقیه جعل می شود، و مقید به قدرت نیست، در مرحلۀ جعل، به مرحلۀ فعلیت که می رسد، وقتی مکلف عملا توان جمع بین دو تکلیف را ندارد، عقل نظری این نیست را کشف می کند، می گوید قدرت در این جا نیست، بر جمع بین دو تکلیف. این یعنی سقوط اطلاق.

پس جناب آیت الله سیستانی ما می توانیم به دفاع از تقریب اول از رأی ثانی اشکال دوم شما را پاسخ بدهیم به این که حاکم به سقوط اطلاق در مرحلۀ فعلیت، عقل نظری است به این بیان که فعلیت یعنی تحقق موضوع و تحقق موضوع یعنی موضوع با تمام قیود و شروط منها القدرة و من القدرة الجمع بین التکلیفین محقق بشود و چون عملا قدرت بر جمع بین دو تکلیف ندارم پس قدرت که شرط تحقق موضوع است، نیست، پس موضوع محقق برای اطاعت هر دو تکلیف نیست، این عقل نظری است که حاکم است به این "نیست".

مگر نه این است که عقل نظری شأنش "هست" و "نیست" را تشخیص دادن است، این که این جا اطلاق نیست، نمی گوییم اینجا اطلاق نباید تا بشود شأن عقل عملی، می گوییم به مرحلۀ فعلیت که رسید اطلاق نیست، چون مکلف قدرت بر جمع ندارد، نمی گوید نماز بخوان چه ازاله کنی، چه ازاله نکنی، نمی گوید ازاله کن، چه ناز بخوانی چه نخوانی، این چنین چیزی دیگر در مرحلۀ فعلیت نیست، چرا نیست؟ چون موضوع نیست. چرا موضوع نیست؟ چون شرط موضوع نیست. شرط موضوع چیست؟ قدرت بر جمع. همۀ این ها را عقل نظری کشف می کند. ما می توانیم به این بیان از سخن مرحوم نائینی و آنچه در بیان استاد بزرگوار ما بود دفاع کنیم و این اشکالی را که حضرت آقای سیستانی دامت برکاته داشتند، پاسخ بدهیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .